



درس فارغ فقه استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: القول فيما يجب فيه الخمس (الثانی: المعدن)
 تاریخ: ۲۰ دی ۱۳۹۳
 موضوع جزئی: مسئله اول - فروع مسئله - فرع سوم - معدن واقع در اراضی موات - قول سوم
 مصادف با: ۱۸ ربیع الاول ۱۴۳۶
 سال پنجم
 جلسه: ۴۹

«الحمد لله رب العالمين وصلى الله على محمد وآله الطاهرين واللعن على اعدائهم اجمعين»

خلاصه جلسه گذشته

بحث در ادله قول سوم بود. تا اینجا دو دلیل را ذکر کردیم و اشکالاتی که پیرامون این دو دلیل مطرح بود را پاسخ دادیم و نتیجه این شد که به نظر ما دلیل اول و دوم، بر قول سوم دلالت می‌کند.

دلیل سوم: سیره قطعیه عقلائییه

اما دلیل سوم این است که سیره قطعیه عقلائییه داریم که کسی که از معادن واقع در اراضی موات استخراج می‌کند، مالک ما یُستخرج من المعدن می‌شود. این سیره از ناحیه شارع هم مورد امضا قرار گرفته. این سیره شامل مُسلم و کافر می‌شود یعنی هم در مورد مسلمین و هم در مورد کفار سیره قطعیه بر این داریم که کسی که از معدن استخراج می‌کند، مالک ما یُستخرج من المعدن می‌شود.

دلیل چهارم: روایت سکونی

روایت سکونی اگرچه در غیر مسئله معدن وارد شده اما می‌تواند دلالت بر عمومیت مورد نظر ما داشته باشد.

«مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ النَّوْفَلِيِّ عَنِ السَّكُونِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ (ع) قَالَ: فِي رَجُلٍ أَبْصَرَ طَيْرًا فَتَبِعَهُ حَتَّى وَقَعَ {سَقَطَ} عَلَى شَجَرَةٍ فَجَاءَ رَجُلٌ فَأَخَذَهُ فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (ع) لِلْعَيْنِ مَا رَأَتْ وَ لِلْيَدِ مَا أَخَذَتْ.»^۱

معنای حدیث این است که کسی در مورد مردی سوال کرد که پرنده‌ای را دید و او را دنبال کرد. پرنده روی شاخه درختی نشست ولی قبل از آنکه این شخص پرنده را بگیرد، مرد دیگری از راه رسید و آن پرنده را از روی درخت گرفت. امیرالمؤمنین (ع) در مورد این شخص فرمود: «لِلْعَيْنِ مَا رَأَتْ وَ لِلْيَدِ مَا أَخَذَتْ» نصیب چشم همان دیدن است و نصیب ید آن چیزی است که اخذ می‌کند. پس به صرف اینکه آن شخص پرنده را دیده و تعقیب کرده، حقی برای او ایجاد نمی‌کند اما زمانی که کسی چیزی را پیدا می‌کند یا پرنده‌ای را می‌گیرد که ملک کسی نبوده، متعلق به او می‌شود.

آنچه که از این روایت استفاده می‌شود، این است که استیلاء بر مالی که متعلق به کسی نیست و از مباحات شمرده می‌شود، موجب ملکیت است. اطلاق این روایت، که فرمود: «لِلْيَدِ مَا أَخَذَتْ» شامل مسلم و کافر می‌شود. در این روایت، استیلاء را مملک دانسته و فرقی هم نمی‌کند که مستولی مسلمان باشد یا کافر. در اینجا هم مسئله همین است؛ مهم این است که مستخرج مالک آن چیزی است که استخراج می‌کند و فرقی نمی‌کند که مستخرج مسلمان باشد یا کافر.

۱. کافی، ج ۶، ص ۲۲۳، ح ۶؛ تهذیب الأحکام (تحقیق خراسان)، ج ۹، ص ۶۱؛ وسائل الشیعة، ج ۹، ص ۶۱، ح ۲۵۷؛ وسائل الشیعة، ج ۲۳، ص

۳۹۱، باب ۳۸، از ابواب الصيد، ح ۱.

دلیل پنجم

دلیل پنجم مطلبی است که محقق خوبی فرموده و آن اینکه سیره عقلائیة بر ملکیت نسبت به اراضی موات قطعاً ثابت است لکن در این سیره ملکیت نسبت به اراضی ثابت می‌شود و به تبع ملکیت نسبت به اراضی، ملکیت نسبت به معدن در اعماق کم هم ثابت می‌شود ولی این تبعیت فقط در خصوص املاک شخصی است و در موردی که ملک دیگری است، این تبعیت ثابت نمی‌شود. لذا اگر چیزی ملک امام بود، قهراً این تبعیت ثابت نمی‌شود. پس در واقع امام، مالک اراضی موات است ولی معادنی که در جوف این اراضی است، به تبع اراضی ملک امام نیست. پس معادن بر اباحه اصلی خودشان باقی می‌مانند. لذا اگر کسی آن را استخراج کند، مالک می‌شود. طبق این دلیل، امام فقط مالک خود اراضی است. چرا که دلیل داریم که اراضی موات از انفال است و انفال ملک امام است لکن تبعیتی که در مورد املاک شخصی وجود دارد، در اینجا تحقق ندارد یعنی در املاک شخصی، معدن به تبع ارض، مملوک مالک است اما در املاک عمومی و در اراضی موات که ملک امام است آنچه دلیل ثابت کرده، فقط ملکیت خود اراضی است. لذا امام، به تبع مالکیت اراضی موات، مالک معادن نیست. پس معادن جزء مباحات اصلی باقی می‌مانند و اگر چیزی مباح بود به استیلا و حیازت و استخراج، به ملکیت مستولی و مستخرج و حائز در می‌آید.^۱

قبل از اینکه این دلیل را بررسی کنیم، لازم است نکته‌ای را بیان کنیم. این دلیل را محقق خوبی در معادنی که در عمق چند متری زمین است (معادنی که در عمق ۴ یا ۵ متری زمین است که به حسب عرف بتوانند تابع باشند)، اقامه کرده و گرنه در معادنی که در عمق بیش از این مقدار هستند، حتی در املاک شخصی هم تبعیت را نپذیرفته‌اند؛ ایشان فرموده در اراضی دارای معدن در عمق کم، در صورتی که ملک شخصی باشد، قهراً به تبع ملکیت زمین، شخص، مالک معدن هم می‌شود. اما در اراضی موات که ملک امام است، ادله فقط ملکیت امام را نسبت به خود اراضی ثابت می‌کند و دیگر معادن تابع اراضی نیستند که ما بتوانیم ادعا کنیم، معادن هم ملک امامند.

بررسی دلیل پنجم

به نظر می‌رسد این دلیل تمام نیست. مهمترین اشکال این دلیل، تفصیل در تبعیت بین املاک شخصی و غیر شخصی است. حتی در جایی که معادن در عمق چند متری واقع شده‌اند، اگر کسی مثلاً با خریدن زمین مالک زمین شد، ادعای شما این است که این شخص به تبع مالکیت ارض، مالک عمق متعارف آن هم می‌شود. اما در جایی که مالک امام باشد، به چه دلیل امام مالک عمق متعارف آن زمین نشود؟! سبب ملکیت مهم نیست. گاهی سبب ملکیت شراء و گاهی ارث و گاهی هبه است. به هر دلیلی ملکیت ارض منتقل می‌شود به شخصی و آن هم به تبع ارض مالک عمق زمین می‌شود. حالا اگر ادله، ملکیت اراضی موات را برای امام ثابت کرده، این امر عرفی است که مالک ارض، مالک عمق هم است (ولو در عمق کم)، حال به چه دلیل بین ملکیت شخصی و ملکیت عامه یا ملکیت امام در مسئله تبعیت باید فرق گذاشت؟! این مطلبی است که به هیچ وجه قابل قبول نیست و واقعاً وجهی برای این تفصیل به نظر نمی‌رسد،

۱. المستند، کتاب الخمس (ج ۲۵)، ص ۶۲.

پس اگر ما ادله دال بر ملکیت امام را ملاحظه کنیم، بنابر قول به تبعیت آن ادله به هیچ وجه قاصر از شمول نسبت به عمق زمین (و لو عمق متعارف زمین) نیست. لذا این دلیل تمام نیست.

دلیل ششم: اجماع

دلیل ششم اجماع است که بعضی در این مسئله ادعا کرده‌اند. (البته بیشتر احتمال اجماع را داده‌اند.) مرحوم صاحب جواهر در مقابل کسانی که ادعای اجماع بر اشتراط اسلام مُحیی کرده‌اند، این جمله را فرموده: «و أما الإجماع المزبور فلم تتحققه بل لعلَّ المُحَقَّقَ خلافه»^۱. در مقابل جماعتی که ادعای اجماع بر شرطیت اسلام مُحیی در تملک به سبب استخراج کرده‌اند، صاحب جواهر فرموده: نه تنها اجماع بر این امر نداریم بلکه لعلَّ الإجماع علی خلافه یعنی اجماع بر این است که اسلام مُحیی شرط نیست.

پس یک دلیل که می‌تواند به عنوان دلیل بر ملکیت مسلمان و کافر بالِإِستِخْرَاج و بالِإِحْیَا ذکر شود، اجماع است. این اجماع هم بنا به ادعای ایشان چه بسا بتواند ملکیت به نحو مطلق را ثابت کند. البته ایشان ادعای اجماع نکرده؛ ظاهر عبارت این است که: لعلَّ اجماع بر خلافش باشد.

بررسی دلیل ششم

این دلیل هم به نظر می‌رسد تمام نیست؛ چون:

اولاً: چنین اجماعی وجود ندارد. مخالفینی در مسئله هستند. بزرگانی مثل شیخ در مبسوط و خلاف، ابن ادریس، جامع الشرائع، المهدَّب، لمعه، نافع تصریح کردند که اسلام در مُحیی شرط نیست. صاحب جواهر هم حکایت کرده است.^۲ ولی قطعاً در این مسئله مخالف وجود دارد، از جمله صاحب جامع المقاصد و صاحب قواعد که به اعتبار اسلام در ملکیت مُحیی تصریح کرده‌اند.

ثانیاً: سلمنا که این اجماع وجود داشته باشد یعنی بر فرض که ما از اشکال اول صرف نظر کنیم اما این اجماع، یک اجماع منقول است و اجماع منقول اعتباری ندارد. لذا به نظر می‌رسد که دلیل چهارم یعنی اجماع هم تمام نیست.

دلیل هفتم

این دلیل را صاحب جواهر در مورد معادن ظاهره ذکر کرده ولی از لابلای کلمات ایشان استفاده می‌شود مقصود او مطلق معادن است. به هر حال ایشان به آیه «خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً»^۳ استدلال کرده بر ملکیت مستخرج اعم از اینکه مسلمان باشد یا کافر.^۴

توضیح دلیل این است که طبق این آیه خداوند زمین و هر آنچه در آن است را برای مردم خلق کرده و از مصادیق «ما فی الارض» معادن هستند لذا کسی که استخراج از معدن کند مالک می‌شود. در این آیه نفرموده: "خلق للمسلمین" بلکه فرمود: «خلق لكم» پس شامل کفار هم می‌شود.

۱. جواهر الکلام، ج ۳۸، ص ۱۲.

۲. جواهر الکلام، ج ۳۸، ص ۱۳ تا ۱۷.

۳. «البقرة»: ۲۹.

۴. جواهر الکلام، ج ۳۸، ص ۱۰۸.

بررسی دلیل هفتم

این دلیل هم تمام نیست زیرا نهایت چیزی که از این دلیل استفاده می‌شود، این است که زمین و آنچه در آن است برای انتفاع مردم خلق شده و اساساً دلالت بر ملکیت نمی‌کند یعنی آیه از این جهت در مقام بیان نیست.

دلیل هشتم

این دلیل را هم صاحب جواهر در مورد معادن ظاهره فرموده؛ ولی مقصود او مطلق معادن است. به نظر ایشان شدت احتیاج مردم به برخی معادن و توقف معاش مردم بر آن اقتضا می‌کند که این معادن ملک آنها باشند و گرنه امور معاش مردم معطل می‌ماند.^۱

بررسی دلیل هشتم

این دلیل هم تمام نیست؛ چون شدت احتیاج مقتضی ملکیت نیست بلکه نهایت آن است که دلالت بر جواز تصرف آن هم به مقدار نیاز می‌کند و بر فرض هم مقتضی ملکیت باشد، آن را به نحو موجهه جزئیه ثابت می‌کند نه به نحو کلی و در کلام خود ایشان هم آمده که «شدة حاجة الناس الی بعضها» لذا این دلیل هم قابل استدلال نیست.

نتیجه

از ادله‌ای که تا به اینجا ذکر کردیم، به نظر ما دو دلیل اول و دوم و سوم و چهارم تمام است و می‌تواند مدعا را اثبات کند، اما دلیل پنجم و ششم و هفتم و هشتم محل اشکال است. از مجموع آنچه که تا به اینجا ذکر کردیم، معلوم می‌شود که در بین این سه قول که در مورد معادنی که در اراضی موات از اراضی مفتوحة عنوة واقع هستند، قول سوم صحیح است یعنی کسی که از این معادن استخراج کند، مالک است و فرقی هم نمی‌کند که مَحییی مسلمان باشد یا کافر. لذا حق در این مسئله همان است که امام (ره) در متن تحریر فرمودند. در متن تحریر در همان ابتدا این جمله را خواندیم که امام در مورد اراضی موات از مفتوحة عنوة فرمودند همانطور که مسلمان با استخراج و احیا مالک می‌شود، کافر هم مالک می‌شود. این نه تنها نظر امام است، بلکه مرحوم سید و کثیری از بزرگان هم نظرشان همین است.

صاحب جواهر حتی بالاتر از این را ادعا کرده‌اند؛ ایشان فرموده: به هر حال احیاء مملک است مطلقاً چه کافر و چه مسلمان و لو اینکه ما بگوییم احیاء از باب اذن مملک است یعنی آن را حکم شرعی ندانیم؛ چون اذن برای آنها هم وجود دارد. ایشان دائره حکمش را توسعه داده و از سایرین وسیعتر فتوی داده‌اند. فرموده: در این مسئله فرقی بین اراضی موات در سرزمین اسلامی و غیر اسلامی نیست یعنی کفار حتی در ارض اسلام هم اگر احیاء کنند، مالک می‌شوند. لذا اختصاص به مُسلم ندارد و بالاتر از این فرموده: فرقی بین ذمی و غیر ذمی نیست یعنی این مالک شدن، اختصاص به کفار ذمی ندارد و همه اقسام کفار و لو در سرزمین اسلام اگر زمینی را احیاء کنند، مالک آن می‌شوند.^۲

غیر از صاحب جواهر، مرحوم شیخ طوسی، ابن ادریس، شهید اول، مهذب، جامع الشرائع، همه اینها به این مطلب قائلند. فالحق فی المقام هو ما ذکره الماتن الامام (ره).

«هذا تمام الکلام فی المعادن الواقعة فی الاراضی الموات من الاراضی المفتوحة عنوة.»

۱. همان.

۲. جواهر الکلام، ج ۳۸، ص ۱۳ تا ۱۷.

دو دلیل باقیمانده از قول دوم

قبل از اینکه قسمت دوم کلام امام در تحریر را مورد بررسی قرار دهیم، مطلبی باقی مانده که لازم است متعرض آن شویم و آن اینکه ما برای قول دوم، یعنی تفصیل بین مسلم و کافر، دو دلیل ذکر کردیم و هر دو دلیل را هم مورد اشکال قرار دادیم؛ یکی اینکه احیاء سببیت برای تملک مطلقاً ندارد چون در بعضی روایات، مثل روایت ابی خالد کابلی. قرینه‌ای وجود دارد و ظهور دارد در اینکه مستخرج و مُحیی باید مسلمان باشند. این دلیل اول بود و ما پاسخ دادیم. دلیل دوم این بود که ائمه معصومین (ع) قطعاً به کفار اذن نداده اند. وقتی اذن نداده اند، جایی برای تملک کافر مُحیی نیست که این را هم پاسخ دادیم. برای آن قول دو دلیل دیگر هم ممکن است ذکر شود که از لابلائی مطالبی که در اشکالات و ادله گفتیم، معلوم شد. دلیل سوم، اجماع است؛ اجماع را صاحب جامع المقاصد و علامه در قواعد ادعا کرده‌اند. گفته‌اند: اجماعی است که مُحیی باید مسلمان باشد تا مالک شود. بطلان این دلیل معلوم است و فرقی نمی‌کند که مُحیی مسلمان باشد یا کافر. دلیل دیگری (چهارم) که می‌شود برای قول دوم ذکر کرد، همان مطلبی است که محقق عراقی گفتند. ما مطلب محقق عراقی را در مقام اشکال به دلیل اول قول سوم ذکر کردیم ولی این مطلب، رأساً خودش می‌تواند دلیل مستقلاً برای قول دوم باشد که این هم اشکالش بیان شد.

بر این اساس برای قول دوم، با احتساب این دو دلیل، چهار دلیل برای قول دوم وجود دارد که رد شد.

بحث جلسه آینده: اما مقام دوم اینکه اگر معدن در ارض معموره واقع شده باشد نه موات یعنی اراضی مفتوحة عنوة که آبادند. اگر کسی از معدن واقع در این اراضی استخراج کرد، حکمش چیست؟ آیا اگر مسلمان باشد می‌تواند مالک شود؟ اگر کافر باشد چطور؟ ان شاء الله در جلسات بعدی درباره آن بحث خواهیم کرد.

«الحمد لله رب العالمین»